



نام درس: دناى ادیب نام دبیر: غزاله صادق زاده

مبحث: مثنوی جان و تن

مقطع: دبستان پایه: چهارم-پنجم-ششم





جان و تن

روزگاری زان خوشی خوش می گذاشت

بهتر از لوزینه می پنداشتش

هر زمان گرد و غبارش می سترد

سرخیش میدید و چون گل می شکفت

طفل خرد، آن اشک روشن می مکید

بهر چاره سوی مادر می شتافت

سرگران از پیش طفلان می گذشت

عاریت میخواستندش کودکان

دوست میدارند طفلان رخت نو

روز مهمانی و بازی، شاه بود

کودکی در بر، قبایی سرخ داشت

همچو جان نیکو نگه میداشتش

هم ضیاع و هم عقارش می شمرد

از نظر باز حسودش می نهفت

گر بدامانش سرشکی می چکید

گر نخی از آستینش می شکافت

نوبت بازی به صحرا و به دشت

فته افکند آن قبا اندر میان

جمله دل ها ماند پیش او گرو

وقت رفتن، پیشوای راه بود





ادامه

کودکی از باغ می آورد به

دیگری آهسته نزدش می نشست

روزی، آن رهپوی صافی اندرون

جامه اش از خار و سر از سنگ خست

طفل مسکین، بی خبر از سر که چیست

از سرش گرچه بسی خوناب ریخت

گر به چشم دل ببینیم ای رفیق

جامه ی رنگین ما آز و هوا است

در هوس افزون و در عقل اندکیم

جان رها کردیم و در فکر تنیم

که بیا یک لحظه با من سوی ده

تا زند بر آن قبای سرخ دست

وقت بازی شد ز تلی واژگون

این یکی یکسر درید، آن یک شکست

پارگی های قبا دید و گریست

او برای جامه از چشم آب ریخت

همچو آن طفلیم ما در این طریق

هر چه بر ما می رسد از آز ماست

سال ها داریم اما کودکیم

تن بمرد و در غم پیراهنیم





شرح واژگان و دشواری ها

خوش می گذاشت: خوب سپری می کرد
می سترد: پاک می کرد
می نهفت: پنهان می کرد
فتنه افکند: باعث بلا شد
گرو: چیزی که نزد کسی بگذارند و هم ارزش آن پول قرض کنند.
رهپوی: راه رو
تل: تپه
درید: پاره شد
آز: حرص و طمع

لوزینه: نوعی حلوا
نظر باز: کسی که چشمش دنبال چیزی باشد
سر شک: اشک
عاریت: قرض گرفتن
پیشوا: از همه جلوتر
رهپوی صافی اندرون: اینجا، کودک
خست: زخمی شد
طریق: راه
افزون: زیاد
مسکین: بیچاره
هوا: هوای نفس - خواهش دل
صافی اندرون: دل پاک
واژگون شدن: افتادن
مسکین: بیچاره
هوا: هوای نفس - خواهش دل



درک مطلب

۱- کودک چگونه از پیراهنش مراقبت می کرد؟

۲- ما انسان ها از چه نظر به کودک داستان شبیهیم؟



مجمع آموزشی هوشمند خدیجه کبری (س)

www.kksec.org

<https://instagram.com/khadijekobra1368>